

گرایش مذهبی ادریسیان

محمدحسین دانش‌کیا*

چکیده

ادریس بن عبدالله از سادات حسنی و نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام در سال ۱۶۹ قمری بعد از شرکت در قیام خونین حسین بن علی، مشهور به صاحب فسخ، متواری شد و به سوی مغرب رفت. وی در مغرب اسلامی در مراکش و قسمتی از الجزایر کنونی، اولین دولت مستقل شیعی را تشکیل داد که به نام او موسوم شد و در مدتی کوتاه، تمدنی را در مغرب پایه‌گذاری کرد؛ تمدنی که هرچند عمری کوتاه داشت، آثار فرهنگی آن تا امروز باقی مانده است. به دلایل مختلف و با گذشت زمان، در گرایش مذهبی ادریس و جانشینان او ابهام ایجاد شد. با بررسی این مسئله در مقاله حاضر روشن می‌شود که هرچند با قطعیت نمی‌توان درباره مذهب آنها اظهار نظر کرد، اعتقاد به امامی بودن ادریس و فرزندانش قوت بیشتری دارد و در مقابل، هیچ سند قطعی بر غیر امامی بودن ایشان در دست نیست.

واژگان کلیدی

ادریسیان، مذهب، زیدیه، امامیه، معتزله.

طرح مسئله

بعد از فرار ادریس اول به سوی مغرب و اتحاد او با بربرها، دولتی مستقل در آن سوی بلاد اسلامی (مغرب) (جندی، ۱۳۹۷: ۳۷۹) برپا گردید؛ دولتی که در مدتی نزدیک به دو بیست و سی سال (از ۱۷۲ تا ۳۷۵ قمری) (ناصری سلاوی، ۲۰۰۱: ۲ / ۱) تمدنی را در مغرب پایه‌گذاری کرد. شرکت ادریس در قیام‌های منسوب به

mkia1988@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۱۲

*. استادیار گروه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۸

زیدیه، تنوع مذاهب و وجود جریان‌های سیاسی و فکری فعال در آن دیار و موفقیت سریع ادريس در تشکیل دولت و به‌علاوه، گمان به عدم اهتمام انتشار مذهب تشیع از سوی ادریسین، بعدها موجب پدید آمدن ابهام در مذهب او و جانشینانش شد. چنین تصور می‌شد که او مذهب خود را مخفی نگه داشته یا به یکی از جریان‌های سیاسی و فکری غالب تمایل یافته و یا در پناه مذهب رسمی، روزگار گذرانده است. لذا گرایش به اعتزال، تشیع زیدی یا مذهب اهل سنت درباره او احتمال داده شده است. در این نوشتار سعی شده است با بررسی شواهد و مدارک مختلف، مذهب او و جانشینانش واکاوی و شناسایی شود؛ هرچند باید اذعان کرد که برای بررسی صحت آرای مطرح‌شده، اسناد و مدارک زیادی در دسترس نیست.

مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی - سعی در بررسی این موضوع دارد. البته پیش‌تر نیز عده‌ای به این موضوع پرداخته‌اند؛ ولی نتیجه تحقیق آنها با این نوشتار یکسان نیست.^۱ علاوه بر اینکه به برخی از منابع نیز توجه لازم مبذول نشده است.

از آنجا که ادریسین، پایه‌گذار اولین دولت مستقل در مغرب و پدیدآورنده اولین تمدن شیعی به‌شمار می‌آیند، شناخت مذهب آنان به شناخت مذهبی که مبنای تمدن‌سازی در آن سامان است، کمک خواهد کرد.

مقدمه

دولت ادريسی از سوی ادريس بن عبدالله پایه‌گذاری شد. این دولت در طول عمر خود، دو دوره طلایی (۲۲۳ - ۱۷۲ ق) و افول (۳۷۵ - ۲۲۳ ق) را تجربه کرد که در دوران طلایی و در مدت کوتاهی موفق گردید تمدن درخشانی را بسازد که آثار فرهنگی آن تا به امروز باقی مانده است. ماندگار شدن نام پیامبر ﷺ و نام حضرت فاطمه علیها السلام در مغرب از جمله یادگارهای این تمدن است؛ به‌گونه‌ای که امروزه نام محمد با عبارت «سیدی» همراه است، هرچند صاحب آن نام، کودک یا یک خدمتکار باشد. پسران یک خانواده، همه محمد نامیده می‌شوند که با تغییر حرکت «م» یا با اضافه کردن کبیر و صغیر و طویل به نام آنها از هم بازشناخته می‌شوند. فرد مجهول‌الاسم در مراکش محمد خوانده می‌شود و بانوی مجهول‌الاسم فاطمه و این بعد از گذشت حدود ۱۱ قرن است. (زمزمی کتانی، بی‌تا: ۴۵) علاوه بر این، دولت مذکور دارای ویژگی‌هایی بود که آن را از سایر دولت‌های معاصر خود متمایز می‌ساخت.

برخورداری حاکمان از جایگاه معنوی و علمی در کمتر دولتی به شکلی عام دیده می‌شود؛ عاملی که به‌نوبه خود کمک زیادی به حل مشکلات دولت و ایجاد محبوبیت مردمی می‌کرد. برای نمونه، ادريس خود از شاگردان امام صادق علیه السلام بود. ادريس دوم به‌عنوان فردی که جواد، فصیح و حازم بود و مردم او را دوست

۱. بنگرید به: عالم‌زاده، هادی و علی ابانگه، «مذهب ادریسین»، فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال ۱۵، ش ۵۵، پاییز ۱۳۸۴.

می‌داشتند، وصف شده است. (زرکلی، بی‌تا: ۱ / ۲۷۸) برخی نیز او را عالم به جمیع علوم و کتاب‌الله و عارف به فقه و سنت و حلال و حرام معرفی کرده‌اند (مهدی سنوسی، بی‌تا: ۲۷؛ العلوی، ۱۴۰۹: ۶۳) و یحیی سوم را فقیه و حافظ حدیث شمرده‌اند. (عثمان مرغی، ۱۴۲۵: ۲۵۶) درباره یحیی بن ادریس بن عمر (یحیی چهارم) گفته شده است که او مردی فقیه و حدیث‌دان بوده است. (بجنوردی، ۱۳۷۴: ۱ / ۵۶۳) یا ابوالعیش، دوازدهمین حاکم ادریسی را فقیه و تاریخ‌دان، آگاه به انساب عرب و بربر شمرده‌اند و از این‌رو به وی لقب «فاضل» داده‌اند. (همان: ۵۶۵) در مورد سایرین نیز با القاب اُحدالنساک یاد شده است. (ابن‌عنبه، ۱۴۱۳: ۱۶۰) تمایل حاکمان ادریسی به علم، نقش مؤثری در ساخت تمدن اسلامی داشت و از این‌رو می‌بینیم که فقها، مشایخ و شاعران از شرق و غرب به آنجا روی آوردند.

موفقیت در اجرای عدالت و قوانین شرعی در ابعاد مختلف از جمله سپردن منصب قضا به فقها، (مونس، ۱۳۸۴: ۳۵۸؛ سعدون، ۱۴۰۸: ۱۲۵) استفاده از اصول اقتصاد اسلامی برای شکوفایی اقتصاد (همان: ۱۴۸؛ مهدی سنوسی، بی‌تا: ۸۱) و رعایت برابری بین مردم و عدم ترجیح عنصر عرب بر بربر (سعدون، همان: ۱۳۴؛ اسماعیل، ۱۴۰۹: ۸۳ - ۸۲) از دیگر ویژگی‌های آنها بود.

اما مهم‌ترین خصوصیت آنها تلاش، نه برای توسعه ارضی، که برای توسعه اسلام بود. از این‌رو آنان از طریق فتح مجدد مناطق فتح‌شده، درصد دعوت مردم به اسلام برآمدند. تثبیت اسلام در مغرب و انتشار آن جز به سبب حضور متعهدانه ایشان میسر نبود؛ علاوه بر اینکه مسلمان نمودن قبایل بربر خود به تنهایی عمل شاقی محسوب شده است. (مهدی سنوسی، همان: ۲۵۸)

وضعیت مذاهب در مغرب

گفته شده برخی علت ابهام در مذهب ادریسیان را تنوع مذهبی در مغرب ذکر کرده‌اند. از این‌رو لازم است بر مذاهب موجود در مغرب که در خلال قرن دوم هجری وجود داشته‌اند، مروری صورت گیرد:

۱. مذهب خارجی صفری که بیش از مذاهب دیگر گسترش یافته بود. (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۴۶)
- دو حکومت بنی‌مدرار و بورغوات با ایدئولوژی صفری آغاز به کار کردند؛ همان‌گونه که امارت‌های صفری کوچک دیگری در مغرب الاقصی وجود داشتند، مانند: امارت بنی‌وکیل و امارت برغوت بن سعید تراری. (همان، به نقل البکری)
۲. مذهب معتزله در بین قبایل اوربه، زناته و مزانه گسترش یافته بود؛ (همان، به نقل ابن‌حوقل) همان‌گونه که اجتماعات واصلیه در درعه، سوس اقصی و شرق ملویه و کوه‌های فازاز رواج یافتند. (همان، به نقل عبدالکریم بیصعین)
۳. مذهب مالک بر امارت نکور حاکم گشت و در سرزمین قبله، سلا و اصیله نیز منتشر شد، آن هنگام که

مالکی‌ها در رابطه برای جهاد با بورغوات‌ها و در سوس اقصی برای جهاد با یهود متمرکز شدند. (همان: ۴۷ به نقل ابن حوقل، و عبدالکریم بیصعین)

۴. مذهب ابوحنیفه به‌ویژه بعد از ایجاد خلافت عباسی به مغرب الاقصی راه یافت.

۵. پیش‌قراولان تشیع امامیه، قبل یا همراه با دعوت زیدیه اعتزالیه شروع به درنوردیدن مغرب الاقصی نمودند. گرچه برخی می‌گویند مغرب برخلاف شرق، مستعد اندیشه شیعی نبوده است و به همین دلیل، فاطمیان از مغرب به مصر رفته‌اند. (مهدی سنوسی، بی‌تا: ۲۶۴)

دیدگاه‌های مختلف درباره مذهب ادریس اول

با این مقدمه به سراغ بررسی مذهب ادریس اول می‌رویم. در این باره چند نظریه مطرح شده است:

- **معتزلی بودن ادریس:** عده‌ای معتقدند ادریس واقعاً به مذهب معتزله درآمد؛ گرچه اندیشه سیاسی وی ناشی از زیدیه باقی ماند. (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۵۵)^۱

- **گرایش شیعه زیدی:** عده‌ای با توجه به این نکته که قیام‌کنندگان حسنی را مجموعاً زیدی‌مذهب می‌دانند و به‌ویژه به علت گرایش برادرهای ادریس از جمله محمد نفس زکیه و با ادعای اینکه ادله مختلفی احتمال زیدی بودن یا حداقل غیرامامی بودن محمد را اثبات می‌کند، ادریس را نیز زیدی می‌دانند. (همان: ۶۰، وی به گوشه‌ای از این استدلال اشاره می‌کند)

- **سنی:** برخی حکومت ادریسیان را حکومت سنی و عربی می‌دانند و در جای‌جای کتاب خود، کشور او را پایگاه فقه سنی در غرب جهان اسلام می‌خوانند. (ناصری سلاوی، ۲۰۰۱: ۱۸ / ۲ نویسنده این نظریه را نظر غالب مغربیان می‌داند؛ مونس، ۱۳۸۴: ۳۶۸ و ۳۷۷)^۲

درباره ادریسیان دیدگاه چهارمی نیز مطرح شده است و آن اینکه بسان دیگر معتزلیان، مذهب اسماعیلی داشته‌اند؛ ولی این احتمال درباره شخص ادریس به علت سن و سال وی و زمان به وجود آمدن مذهب اسماعیلی منتفی است. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱ / ۳۴۱، وی این گرایش را در مورد ادریسیان زمان خود اظهار کرده است)

ولی آیا با توجه به اسناد باقی‌مانده می‌توان با قطعیت، گرایش مذهبی ادریس را تعیین نمود؟ برای این کار ضروری است برخی وقایع و اسناد در این زمینه مرور گردد و دلالت هر یک بر مذهب ادریس ارزیابی شود.

۱. وی از نویسندگان مختلفی که معتقد به معتزلی بودن ادریس هستند، نام برده است. الیکری در *مسالك*، مقدسی در *احسن التفسیر*، ابن فقیه در *البلدان* قائل به معتزلی بودن ادریس هستند.

۲. امارات متعددی بر ضعف این نظریه دلالت دارد؛ از جمله کمک کردن واضح جد یعقوبی به ادریس برای فرار که طبق اسناد موجود، وی شیعه شمرده شده است. (سعدون، ۲۰۰۳: ۱۰۵) نیز اظهار تشیع قاتل اعزامی از سوی هارون برای نفوذ به دستگاه ادریس که خود را محب اهل بیت جلوه داده بود و ... (همان: ۱۲۱) که فقط در صورتی که ادریس خود شیعه بوده باشد، مفهوم پیدا می‌کند.

به نظر می‌رسد برخی از وقایع که در بادی امر گواهی بر گرایش ادریس به مذهب خاصی است، با معارضاتی روبه‌رو است. البته باید اذعان کرد که مدارک در این باره بسیار اندک است و لذا گفته شده برخی از مصادر موجود با گرایش اهل سنت، به ذکر این نکته اکتفا کرده‌اند که ادریسیان شیعه بوده‌اند؛ ولی اظهار تشیع نکرده‌اند و مذهب مردم را نیز تغییر نداده‌اند. (عثمان مرغی، ۱۴۲۵: ۲۶۷ به نقل از: ابن عذاری مراکشی، *المعجب فی تلخیص اخبار المغرب*، بی‌تا: ۳۰۰)

حال بررسی خود را از حادثه فرار ادریس آغاز می‌کنیم تا بررسی چرایی انتخاب مغرب از سوی ادریس، به شناخت مذهب وی کمک نماید. پس از این بررسی، شواهد مختلفی ارزیابی خواهد شد.

۱. فرار هدفمند به مغرب

روشن است که ادریس بن عبدالله در سال ۱۶۹ قمری بعد از شرکت در قیام حسین بن علی، مشهور به صاحب فسخ متواری گردید و به سوی مغرب رفت؛ ولی آیا حرکت او به سوی مغرب، اتفاقی و بدون هرگونه طرح هدفمند بوده یا فراری برنامه‌ریزی شده بوده است؟ در این باره دو نظریه مطرح است: الف) عده‌ای معتقدند او بدون هدف و فقط برای دور شدن از محل حادثه فسخ رو به مصر نهاد و شاید فقط به آن علت که غلام او (راشد) بربر بوده است. (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۵۱، وی این نظریه را از عده‌ای نقل می‌کند؛ مونس، ۱۳۸۴: ۲۵ وی، راشد غلام او را راهنما به سوی غرب می‌داند، گرچه نمی‌پذیرد که علت اصلی تشکیل دولت این امر باشد)

ب) برخی نیز معتقدند ادریس با برنامه‌ریزی قبلی به مغرب رفت:

یک. برخی از ایشان ادعا دارند با توجه به حضور سلیمان بن عبدالله برادر محمد نفس زکیه در تلمسان، ورود او به آنجا اتفاقی نیست.^۱ (همان: ۵۰) به عبارتی داعیان حسنی از قبل در مغرب حضور داشتند و زمینه را برای ورود او آماده کرده بودند. علاوه بر اینکه گفته شده است ادریس قبلاً هم در مغرب حضور داشته و بعد از فراخوانی حسین مجبور به بازگشت به شرق شده است. (اسماعیل، همان: ۵۰ به نقل از: ابن ابی زرع، ۱۹۷۲: ۱۵) دو. برخی دیگر می‌گویند معتزله در مغرب داعیانی داشت و از مدت‌ها قبل زمینه را برای ورود ادریس و

۱. درباره حضور سلیمان در مغرب یا شهادت وی در فسخ آرای مختلفی ابراز شده است. ابوالفرج از شهادت وی سخن گفته است (بنگرید به: اصفهانی، بی‌تا: ۳۰۰؛ طبری، بی‌تا: ۶ / ۴۱۷) و نص نامه ادریس به بربر همین نظر را تأیید می‌کند که تصریح به قتل برادرش سلیمان در فسخ دارد؛ (بنگرید به: الهی‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۲۵) ولی احمد الناصری در کتاب *الاستقصاء* از پیوستن او به ادریس در مغرب سخن می‌گوید (۱۹ و ۱۱) و از شهادت وی که به ابوالفداء نسبت می‌دهد، با لفظ «قیل» سخن می‌گوید. (ناصری سلاوی، ۲۰۰۱: ۲ / ۱۹) مؤید نظر *الاستقصاء* در آمدن سلیمان به مغرب بعد از ادریس، نظر صاحب *صبح الاعشی* است؛ (قلقشندی، بی‌تا: ۱۷۸) ولی حسین مونس در کتاب خود چند نظریه در صفحات متعدد ابراز کرده است: در صفحه ۳۴۷ از شهادت وی، در صفحه ۳۹۵ از حضور او در مغرب و در صفحه ۳۹۵ از آمدن او به مغرب پس از شهادت ادریس سخن گفته است. (مونس، ۱۳۸۴)

تشکیل دولت آماده کرده بودند و با ورود ادریس، امکانات خود را در اختیار او قرار دادند. (اسماعیل، همان: ۵۴) با درست بودن هر یک از دو احتمال فوق می‌توان گفت ادریس با استفاده از امکانات داعیان معتزله یا داعیان حسنی دست به قیام زده است. لذا قاعداً باید به یکی از این دو مذهب تمایل داشته باشد؛ ولی آیا ادریس از امکانات داعیان یکی از دو مذهب زیدی یا معتزله استفاده کرده است؟ آیا مذهب دیگری از امکانات لازم برخوردار نبوده است؟ به نظر می‌رسد امامیه نیز در مغرب حضور داشته‌اند و از امکانات مناسب برای پشتیبانی قیام برخوردار بوده است.

طبق برخی مدارک، شیعه امامی قبل از ادریس وارد مغرب شده بود. فرار و پناه بردن فرزندان امام علی علیه السلام در پی انقلاب‌های ایشان به دولت رستمیه و استقبال آنها از ایشان به احترام جدشان امام علی علیه السلام در اسناد ذکر شده است. علاوه بر اینکه بربرها از طریق حج و اعزام طلاب دینی که برای تعلیم به مشرق می‌رفتند، با شیعه آشنا شدند و از صمیم قلب خواستار آن بودند که به آل بیت رسول کمک کنند تا به خدا نزدیک شود. (زیب، ۱۴۱۳: ۱۰۱ و ۱۰۳) همچنین گفته می‌شود که امام صادق علیه السلام اولین کسی است که با اعزام مبلغ به مغرب کار دعوت را آغاز کرد. مقریزی از دو نفر به نام‌های الحلوانی و ابوسفیان یاد می‌کند که در سال ۱۴۵ قمری به مغرب اعزام شدند و امام به آنها فرموده بود: «شما به سرزمینی وارد می‌شوید که قبلاً کسی در آنجا به تبلیغ نپرداخته است. پس به کشت مشغول شوید و بکارید تا صاحب بذر، خود درو کند». (همان: ۱۲۵) به بعد، به نقل از: مقریزی، ۱۹۴۸، *تعاط الحنفا*، تحقیق جمال‌الدین الشیال، دار الفکر العربی، قاضی ابن‌نعمان نیز این مسئله را تکرار کرده است؛ بنگرید به: ۱۹۷۵، فقره ۳۹) کار سفیانی چنان شد که تمامی مردم مرماجنه شیعه شدند و آنجا کوفه صغیر نامیده شد! همچنان که البکری تأکید دارد. (همان: ۱۳۳) لذا آنچه در گذشته بیان شد که حسنیان یا معتزله، مغرب را جهت ورود ادریس آماده کرده بودند، با این چالش مواجه می‌گردد که از نیروی سومی غفلت شده و آن امامیه است که قبل از دیگران در مغرب حضور یافته و تبلیغات پر دامنه‌ای را آغاز کرده بودند. حال اگر چنین است، چرا پیروان امامیه زمینه را برای ادریس آماده نکرده باشند؟

۲. اتحاد ادریس با اسحاق بن محمد پیشوای بربر

برخی پاسخ به پرسش دیگری را کمکی به روشن شدن پاسخ سؤال اصلی می‌دانند و آن بررسی دلیل اتحاد ادریس با اسحاق بن محمد بن عبدالحمید، پیشوای بربرها و اطاعت آنها از وی است که زمینه را برای فتح سرزمین مغرب هموار ساخت. در این باره نیز چندین نظریه مطرح شده است:

الف) موافقت ادریس با مذهب معتزلی اسحاق به صورت واقعی (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۵۵) یا از روی تقیه (همان) که البته موافقت اسحاق با سیاست ادریس عامل اتحاد بود.

ب) موافقت اسحاق با مذهب زیدی ادریس. (همان، وی می‌گوید: به علت نزدیکی دو مذهب، مشکلی در این نظریات نیست و آنچه اتفاق افتاده، وحدت سیاسی است)

ج) وحدت سیاسی به این معنا که اعتزال، محتوای تفکر سیاسی خود را از زیدیه گرفته و بالعکس، زیدیه محتوای فکری را از اعتزال گرفته است.

نتیجه اینکه در صورت صحت نظریه «ب» و یکی از دو فرض نظریه «الف»، ادریس پیرو مذهب زیدیه بوده است و با فرض دیگر مطرح شده در «الف» و احتمال «ج» او گرایش معتزلی داشته است؛ اما احتمال دیگری نیز مطرح شده است و آن اینکه:

د) اسحاق در اطاعت عباسیان بوده است؛ ولی مباحثات ادریس با وی موجب شده تا چارچوب فکری او دچار تغییر گردد و به ادریس تعلق خاطر پیدا کند. لذا اسحاق اوربی از اطاعت عباسی خارج شده و به ادریس پیوسته است. (سعدون، ۲۰۰۳: ۱۱۰)

در بادی امر این دیدگاه نسبت به گرایش ادریس به مذهب زیدی و معتزلی و حتی امامیه ساکت است؛ زیرا از محتوای مباحثات پرده بر نمی‌دارد؛ اما اگر دو گزینه به آن اضافه شود، نتیجه دیگری حاصل خواهد شد؛ یعنی گفته شود:

۱. امامیه پیش‌تر در مغرب حضور داشته و زمینه مناسبی را برای ادریس در محیط برابر فراهم کرده است.
۲. برابر به مذهب خاندان اهل بیت علاقه‌مند بوده است و این مدعا از آنجا اثبات می‌شود که اولاً ادریس اساس دعوت خود را بر حمل امانت اهل بیت استوار کرده بود: «یحمل امانة اهل البيت» (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۶۳) و ثانیاً راشد نیز در موضوع بیعت با ادریس دوم، تبرک و تمسک به آل‌البیت را معیار قرار داد.^۱ اگر برابر به اهل بیت ارادت نداشت، چرا باید ادریس و راشد با نام اهل بیت پی‌جوی مشروعیت و مقبولیت برای ادعایشان باشند؟ با این توضیح، چه مانعی وجود دارد که علت اتحاد را گرایش یکسان دو طرف به مذهب امامیه بدانیم؟ به‌ویژه با توجه به تفسیری که از جمله ادریس درباره «حمل امانت اهل بیت» در مباحث آتی ذکر خواهد شد.

۳. نامه ادریس به بربرها

در نامه ادریس به بربرها نکاتی وجود دارد که بازخوانی آن را ضروری می‌نماید:

«اما بعد، من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ و اجرای عدالت در جامعه و تقسیم (بیت‌المال) به‌طور مساوی و دفع ظلم و گرفتن دست مظلوم و احیای سنت و میراندن بدعت و ... دعوت می‌کنم.

۱. این دیدگاه را گزارش‌های مختلفی تأیید می‌نماید. از جمله الناصری آورده است که وقتی اسحاق از نسب ادریس و خویشاوندیش با رسول خدا اطلاع یافت، به فضل و دین و علمش اقرار کرد و از او پیروی نمود. (بنگرید به: ناصری سلاوی، ۲۰۰۱: ۱۹) علاوه بر این، سخن راشد مؤید وجود این گرایش در میان برابر نسبت به خاندان ادریسی است؛ آنجا که بعد از مرگ ادریس اول درباره ادریس دوم که دوران جنینی را طی می‌کند، می‌گوید: صبر می‌کنیم تا به دنیا بیاید، اگر پسر بود، تربیتش می‌کنیم تا بالغ گردد، سپس با تمسک به دعوت آل‌البیت و تبرک به ذریه رسول خدا یا او بیعت می‌کنیم. (همان: ۲۷) روشن است که راشد از چه امری برای مشروعیت بخشیدن به حکومت آتی فرزند ادریس استفاده می‌کند. این مسئله از گرایش برابر و اسحاق پرده برمی‌دارد؛ زیرا راشد باید از چیزی سخن می‌گفت که مورد قبول آنها باشد.

از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی باقی نمانده است.» ... خداوند امر به معروف و نهی از منکر را بر مردم واجب کرد و ... (الهی زاده، ۱۲۸۵: ۳۱۵ و ۱۳۷) وی در نامه دیگری به مردم مصر علاوه بر نکات فوق، آنها را به اجرای کتاب خدا و سنت پیامبر فراخوانده است. (همان: ۳۲۳)

برخی از نکات قابل توجه در نامه از این قرارند:

الف) او مردم را به کتاب و سنت نبی ﷺ فرا خوانده است و از سنی سخن می گوید که از اهداف دولت امام علی ﷺ شمرده می شده و مخالف سنت خلیفه دوم بوده است. سیاست تقسیم بالسویه از سیاست های مالی امام علی ﷺ است (دانش کیا، ۱۳۸۶: ۱۴۲ به نقل از خوبی در *بهبج الصباغة* و ابن ابی الحدید) و مقابل سیاست عمر خلیفه دوم بوده، اظهار آن نوعی معارضه با خلیفه دوم تلقی می شود.

ب) برخی قسمت های خطبه از جملات امام علی ﷺ برگرفته شده است: «از اسلام جز اسمی و از قرآن جز رسمی نمانده است.» (*بهبج البلاغة*، حکمت ۳۶۹: آنجا که امام از آینده خبر می دهد و ادریس آن را بر زمان خود تطبیق کرده است) هر یک از دو بند قبل، مانند بند اول بر گرایش غیر از اهل سنت دلالت دارد.

د) سخن از امر به معروف و نهی از منکر که به عنوان مشخصه زیدیه و معتزله از آن نام برده می شود، قبل از اینکه مشخصه آنها باشد، از اهداف قیام امام حسین ﷺ بوده است؛ لذا نمی تواند قرینه ای به نفع زیدیه یا معتزله باشد، هر چند متأسفانه چنین شهرتی یافته است.

۴. خطبه ادریس بن عبدالله

او خطبه را با این الفاظ آغاز کرد: «ایها الناس لاتدوا الاعناق الی غیرنا فان الذی تجدونہ عندنا من الحق لاتجدونه عند غیرنا» (ابن خلدون، بی تا: ۴ / ۱۲) همان گونه که برخی نیز تصریح کرده اند، دلالت این جمله بر حقانیت اهل بیت برای خلافت آشکار است؛ خصوصاً اینکه برخی از نویسندگان، عبارت را در تأکید به حق الهی اهل بیت آشکار می شمارند. (ناصری سلاوی، ۲۰۰۱: ۱۹؛ سعدون، ۲۰۰۳: ۱۱۳؛ همو، ۱۴۰۸: ۷۱)

اما شواهد دیگر:

۵. خطبه ادریس بن ادریس در مسجد بعد از بیعت مردم با او (همان: ۱۳۶؛ ناصری سلاوی، همان: ۳۰ / ۲؛ سعدون، ۱۴۰۸: ۹۶ به نقل از: *روض القرطاس و جذوة الاقتباس* و ...) وی در خطبه خود و در وصف اهل بیت (آل البیت) عبارت «الطیین الطاهرین الذین اذهب عنهم الرجس اهل البیت یطهرکم تطهیراً» را آورده است. علت استناد ادریس به این آیه چیست؟ می دانیم که از این آیه برای اثبات عصمت ائمه استفاده می شود و زیدیه جز برای سه امام اول، عصمت را ثابت نمی داند. (فرمانیان، بی تا: ۱۹۵، به نقل از مناظره مرحوم شیخ مفید و مردی زیدی) اگر ادریس زیدی است، علت استناد وی به آیه صرفاً مباحثات به پدران خود خواهد بود و این احتمال که استناد او به آیه برای قرار دادن خود به عنوان یکی از مصادیق آیه باشد، با مفهوم آیه که اثبات

عصمت برای مصادیق آن است، سازگاری ندارد؛ به‌ویژه اینکه هیچ‌کس چنین ادعایی نکرده است؛ ولی اگر فرض کنیم او مانند زید بن علی، برای «الرضا من آل محمد» دعوت می‌کرد و امانت اهل‌بیت را حمل می‌نمود - جالب اینجاست که زید نیز در خطبه خود «نصره اهل‌بیت» را از اصول دعوتش قرار داده است، (ابن‌خلدون، بی‌تا: ۳ / ۹) - سخن از اهل‌بیت و این آیه مفهوم دیگری می‌یابد؛ یعنی من به آن فردی از آل محمد دعوت می‌کنم که از مصادیق این آیه است.

ادامه خطبه ادریس دوم همان عبارات پدر اوست؛ در آنجا که حق را در میان آل‌بیت می‌داند و به خود دعوت می‌کند.

۶. در سکه‌هایی که به‌دست آمده، عبارت ادریس، الله، محمد و علی^۱ ضرب شده است که دلالت آن بر گرایش غیر اهل‌سنت ادریسیان روشن است. در برخی دیگر از سکه‌ها عبارت «علي خير الناس بعد النبي كره من كره و رضي من رضي» ضرب شده است. (ناصری طاهری، ۱۳۸۵: ۳۴)

۷. امثال ابن‌خلدون (ابن‌خلدون، بی‌تا: ۱ / ۲۴) به شیعه بودن ادریس، بدون گرایش وی به زیدی بودن اشاره کرده‌اند.

تا اینجا مدارک و مستندات به‌جامانده از ادریسیان بر این نکته دلالت می‌کند که آنها گرایشی به اهل‌سنت نداشته‌اند؛ ولی آیا زیدی بوده‌اند یا خیر؟ حداقل این است که اسناد موجود بر زیدی بودن آنها دلالتی ندارند. شرکت در قیام حسین بن علی نیز - که در صورت قطعیت زیدی بودن حسین، شاهدی بر این ادعا که ادریس هم زیدی است، می‌باشد - در مباحث آتی ارزیابی خواهد شد.

اما شواهد دیگر:

۸. اشعری (اشعری، بی‌تا: ۶۷) در بحث از شیعه، بلاد ادریس بن ادریس - یعنی طنجه - را از بلادی شمرده که تشیع امامی در آنجا غالب است. علاوه‌بر اینکه در بحث از زیدیه، از دولت ادریس سخنی نمی‌گوید و به عبارتی، وی آنجا را از بلاد شیعیان امامی می‌شمارد، نه زیدی.

۹. در روایتی از امام رضا^{علیه‌السلام} که ادریس بن ادریس در دوران امامت آن بزرگوار می‌زیست، آمده است: «ادریس بن ادریس ابن‌عبدالله من شجعان اهل‌بیت و ... ما ترک فینا مثله». (ابن‌عنبه ۱۴۱۳: ۱۵۸؛ ابی‌نصر بخاری، ۱۳۸۰: ۱۳) مشابه این روایت از پیامبر اعظم^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} نیز نقل شده است: «ادریس بن ادریس را دریابید که او نجیب اهل‌بیت و از شجاعان آنهاست». (قمی، ۱۳۷۶: ۱ / ۳۶۳)

ذکر نکته‌ای در این‌باره ضروری است و آن اینکه در قاموس قرآنی، عضوی از اعضای «اهل» شمرده شدن، بر پیوند مذهبی و معنوی فرد دلالت دارد. خداوند فرزند حضرت نوح^{علیه‌السلام} را از اهلیش نمی‌داند و مفهوم

۱. سکه‌های متعددی در سال‌های مختلف ضرب گردید، از سال ۱۷۴ تا سال‌های ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵ و ۱۸۹ شاهد ضرب سکه هستیم که عبارات مختلفی روی آن ضرب شده است. (ذنون طه، بی‌تا: ۱۱۲)

آن این است که وی بر دین حق نیست، نه اینکه رابطه نسبی با حضرت نوح نداشته است. این مسئله از گفتگوی امام حسن علیه السلام با حسن بن وشاء نیز فهمیده می‌شود. امام از وی می‌پرسد: اهل عراق آیه «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» را چگونه می‌خوانند؟ بعد از پاسخ وشاء، امام ضمن رد گفتار وی می‌فرماید: «او فرزند حقیقی نوح و از نسل او بود؛ اما چون کار بد کرد، پیوند معنوی‌اش با نوح گسسته شد. موضوع ما خانواده نیز چنین است ... هر کس خدا را اطاعت کند، از ما اهل بیت است؛ هر چند با ما نسبتی نداشته باشد و هر کس گنهکار باشد، از ما نیست؛ هر چند از فرزندان حقیقی زهرا علیها السلام باشد». (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۹ / ۲۱۹)

آری در قاموس اهل بیت چنین است. لذا وقتی سلمان از اهل بیت خوانده می‌شود، مراد اثبات رابطه نسبی نیست؛ بلکه اثبات حقانیت راه و مذهب اوست. پس در اینجا نیز امام رضا علیه السلام قصد ندارد صرفاً به رابطه نسبی ادریس اشاره کند؛ بلکه به اطاعت وی از خدا و حقانیت مذهب او اشاره دارد. لذا با چنین استدلالی، امامی بودن ادریس قوت می‌گیرد. البته این استدلال، مذهب برادران ادریس را نیز تا حدودی مشخص می‌کند؛ زیرا ادریس در نامه خود به مردم مصر، بعد از آوردن نام برخی از ایشان با این کلمات آنها را ستایش می‌کند: «صلوات الله عليهم اهل البیت انه حمید مجید». (بنگرید به: الهی‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۲۵)

۱۰. ادریس بن عبدالله در کتب رجالی از رجال شیعی که افتخار شاگردی امام صادق علیه السلام را داشته‌اند، شمرده شده است. شیخ طوسی در *رجال خود* (طوسی، بی‌تا: ۱۶۲) و محقق اردبیلی در *جامع الرواة* (ابن علی اردبیلی، بی‌تا: ۱ / ۷۶) و آقای خوبی در *معجم الرجال الحدیث* به این مسئله تصریح کرده‌اند. (خویی، ۱۴۱۰: تحت رقم ۱۰۵۲)

۱۱. ادریس همواره می‌گفت: «بجمل امانه اهل البیت». (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۶۳) جمله اخیر شبیه گفتار کسی نیست که خود را لایق امامت بر مردم بداند و بالعکس شبیه گفتار کسی است که به‌عنوان نماینده فرد دیگری عمل می‌کند؛ اما پرسش این است که او امانت کدامیک از اهل بیت را حمل می‌کرد و قرار بود آن را به کدامیک از ایشان بسپارد؟ با توجه به اینکه از یک‌سو زیدیه در آن دوران، امام بنامی ندارد، دعوت برای امام زیدی منتفی به نظر می‌آید؛ ولی از سوی دیگر در تاریخ آمده است که امام صادق علیه السلام نسبت به زید فرمود: «اگر عموم پیروز می‌شد، امانت را به اهلش باز می‌گرداند»؛ لذا در مورد ادریس، شاگرد امام صادق علیه السلام این احتمال قوت می‌گیرد که مانند زید به امام معصوم زمان فرامی‌خواند و از آنجا که امام در معرض خطر بود، از افشای نام حضرت خودداری می‌کرد. در مباحث بعدی به این مسئله بیشتر پرداخته خواهد شد.^۱

۱۲. امرای بعدی این دولت، مانند حسن بن قاسم، آخرین امیر ادریسی، تشیع خود را آشکار نمود و بازماندگان بنی‌حمود به تبلیغ آشکار شیعه مبادرت کردند. (ناصری طاهری، ۱۳۸۵: ۳۴، به نقل از: سعدانی، در کتابی با عنوان *ادریس اول، منشی دولت و باعث دوه، مجله الکلیه الاداب و العلوم الانسانیه*، بی‌تا: ۲۴)

۱ امام رضا علیه السلام از پدران زید نقل کرده است که: خداوند عموم زید را رحمت کند، او به رضای آل محمد دعوت می‌کرد و اگر پیروز می‌شد، به آنچه فراخوانده بود، دعوت می‌کرد و ... (بنگرید به: صدوق، بی‌تا: ۲ / ۲۲۵)

نتیجه اینکه، نظریه‌ای که وی را سنی می‌شمارد، یک نظریه متعصبانه است و اینکه عده‌ای به‌صرف رشد مذهب مالکی و حنفی در سال‌های بعد در آن سرزمین، حکومت را حامی مذهبی اهل سنت دانسته‌اند، کامل به نظر نمی‌رسد؛ به‌ویژه اینکه مالک کسی بود که با فتوای خود به طرف‌داری از اهل‌بیت و به مخالفت با منصور برخاست و بیعت با او را غیرمشروع خواند. (سعدون، ۱۴۰۸: ۳۷) ابوحنفیه نیز با کمک مالی و فتوا به وجوب یاری علویان، به کمک آنها شتافت. (بجنوردی، ۱۳۷۴: ۵ / ۳۸۶) لذا طبیعی است که پس از شکست قیام‌ها، شاگردان آنها چاره‌ای جز هجرت از عراق ندیدند و با توجه به اتحاد سیاسی، با رهبری قیام‌های اهل‌بیت به مغرب رفتند و اجازه یافتند تا آزادانه به فعالیت ادامه دهند و تعلیم فقهی استاد خود را منتشر کنند که این امر، حضور پیروان این مذهب را در کنار ادریسیان توجیه می‌کند.

حال آیا با توجه به آنچه ارائه شد، می‌توان با قطعیت از زیدی بودن ادریس سخن گفت؟ به نظر چنین نمی‌آید؛ چراکه شواهد امامی بودن او قوت بیشتری دارد و اسناد نشان می‌دهد تشیع امامی در مغرب دارای پیشینه قوی بوده و پیروان نسبتاً قابل توجهی داشته است. لذا پشتیبانی بربر از ادریس می‌تواند توجیهی غیر از قول مشهور در کتب داشته باشد. علاوه بر این، شواهد متعدد پیشین نیز احتمال مذکور را تقویت می‌کند.

ارزیابی دلایل زیدی بودن ادریس

از شواهد مهمی که بر زیدی بودن ادریس ذکر می‌شود، شرکت وی در قیام‌های منسوب به آنهاست. علاوه بر اینکه وی پسر عبدالله بن حسن است که اختلاف او با امام صادق علیه السلام آشکار است و به داشتن گرایش غیر امامی شهرت دارد؛ ولی آیا این شواهد کافی است؟ به نظر می‌رسد با توجه به نکات ذیل، این شواهد برای اثبات زیدی بودن ادریس نه‌تنها کافی نیست، که گاهی برخلاف مدعا دلالت دارد:

الف) اگر خواسته شود گرایش مذهبی عبدالله بن حسن را از خبر «ابواء» به دست آورد، باید ادعای مخالفت وی با اندیشه امامی مورد قبول قرار گیرد؛ زیرا در آن محل وی امام صادق علیه السلام را به حسادت متهم کرده است؛ (اصفهانی، بی‌تا: ۱۷۳ - ۱۷۲) ولی از سوی دیگر می‌دانیم وی جزء کشته‌شدگان زندان هاشمیه است که در سال ۱۴۶ قمری در آن زندان از دنیا رفته است (همان: ۱۳۲) و شهدای آن به استناد روایتی از امام صادق علیه السلام از جدش امام حسین علیه السلام مورد تجلیل قرار گرفته‌اند. این بزرگداشت با غیرامامی بودن او منافات دارد؛ چنان‌که سید بن طاووس نیز این روایت را شهادتی صریح از طرق صحیح در مدح زندانیان بنی‌الحسن می‌داند. (ابن طاووس، ۱۴۱۶: ۸۶)

ب) اما درباره پسرش، یحیی صاحب دیلم چنین آمده که تحت سرپرستی امام صادق علیه السلام قرار گرفته است. (همان: ۳۰۹) لذا انساب آن است که برادر کوچک‌تر، یعنی ادریس نیز تحت سرپرستی و تربیت امام قرار گرفته باشد و از همین‌رو نیز جزء اصحاب ایشان شمرده شده است. نتیجه اینکه حتی اگر پدر ایشان گرایشی غیرامامی داشته

است، احتمال قوی داده می‌شود که تربیت پسران او در طول سرپرستی امام، این گرایش را اصلاح کرده باشد.

(ج) وی در قیام حسین بن علی صاحب فخر شرکت داشته است؛

یک. پدر حسین نیز در زندان هاشمیه به شهادت رسید، لذا در فضیلت منقول از امام حسین علیه السلام شریک است.

دو. در مورد حسین نیز روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از طریق امام باقر علیه السلام نقل شده است که دلالت بر

جلالت مقام او دارد. (اصفهانی، بی‌تا: ۲۹۰؛ مامقانی، بی‌تا: ۱ / ۳۳۷)

سه. نماز خواندن امام صادق بر مزار آنها قبل از شهادت و اظهار اینکه در این نقطه، مردی از اهل بیت من

با گروهی از یارانش به شهادت می‌رسند که روح آنها به سوی بهشت از جسمشان سبقت می‌گیرد، از دیگر

شواهد مدح او نزد امامیه است. (همان: ۲۸۹)

چهار. با توجه به مدح امام موسی کاظم علیه السلام در مورد وی (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸ / ۱۶۵) علامه مامقانی

او را از ثقات می‌شمرد (مامقانی، همان، کلمه حسین) و محدث قمی نیز از وی تجلیل می‌کند. (قمی،

۱۳۷۶: ۱ / حالات بنی الحسن)

پنج. اما آیا حسین در قیام خود مردم را به خود دعوت کرد و ادعای امامت نمود؟ پاسخ منفی است. او نیز

مانند دیگر علویان به «الرضا من آل محمد» دعوت کرد؛ یعنی همان کلمه رمز کلی که مناسب زمان تقیه است.^۱

در قیام زید بن علی نیز این شعار دیده می‌شود و امام رضا علیه السلام به نقل از جدش درباره مفهوم این شعار

می‌فرماید: «اگر موفق می‌شود، به عهد خود وفا می‌کند.» (صدوق، بی‌تا: ۲ / ۲۲۵؛ مفید، بی‌تا: ۲ / ۱۷۲؛

طبرسی، بی‌تا: ۱۳۵؛ قاضی نعمان مغربی، بی‌تا: ۲۸۷) همچنین آمده است آنگاه که عده‌ای از اصحاب زید

قصد کناره‌گیری از او را داشتند، وی به آنان توصیه کرد نظر امام باقر علیه السلام را جویا شوند؛ ولی آنان کوتاهی

کردند. (بنگرید به: بلاذری، بی‌تا: ۲۴۸)

شش. عدم اجابت دعوت حسین از سوی امام موسی کاظم علیه السلام قدحی بر وی وارد نخواهد کرد و ارزیابی

روایت، این شبهه را دفع می‌کند. (رضوی اردکانی، ۱۳۷۵: ۱۳۷)

هفت. ارزیابی هادی، خلیفه عباسی، از پشت صحنه آن قیام این است که امام کاظم علیه السلام دستور این قیام

را صادر کرده است، (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۸ / ۱۵۱) که البته نادرست به نظر نمی‌آید؛ چراکه در روایتی از

ابراهیم بن اسحاق قطان آمده که وی از حسین و یحیی بن عبدالله شنیده که می‌گفتند: «خروج نکردیم تا با

موسی بن جعفر مشورت کردیم و وی دستور خروج داد.» (مامقانی، بی‌تا: ۱ / ۳۳۷) نمونه دیگری از تأییدهای

اثمه نسبت به قیام‌های علوی را مرحوم شیخ مفید نقل می‌کند: در جریان نبرد جعفر بن ابی‌طالب مشهور به

۱. در قیام عبد الله بن معاویه (اصفهانی، بی‌تا: ۱۱۴) ابوالسرایا (همان: ۳۴۸) محمد بن قاسم بن عمر (همان: ۳۸۳) و

یحیی بن عمر بن الحسی (همان: ۴۲۰) و قاسم بن ابراهیم طباطبا (ابی نصر بخاری، ۱۳۸۰: ۱۷) همین شعار دیده می‌شود.

شاید علت ملقب کردن امام رضا علیه السلام از سوی مأمون (زمزمی کتانی، ۱۴۰۶: ۱۱۷) - البته بر فرض صحت این ادعا - پایان

دادن به این شعارها بوده است.

جعفری، وی از امام یازدهم درخواست دعا کرد و امام برای او دعا فرمود (مفید، ۱۳۷۸: ۲ / ۴۶۳) با این اوصاف و شواهد فراوان دیگر که مجال آن در این مختصر نیست، غیرامامی خواندن حسین بن علی وجهی ندارد.

(د) گرایش یحیی بن عبدالله، برادر ادریس و یار حسین بن علی:

یک. علاوه بر آنچه در بند «ب» گذشت، ابوالفرج اصفهانی او را مردی خوش عقیده می‌دانست که در میان خاندانش بر دیگران مقدم بود و از اشکالاتی که بر امثال او شده، برکنار بوده و خود یکی از راویان حدیث است که به خصوص از جعفر بن محمد رضی الله عنه روایت زیادی دارد. (اصفهانی، بی‌تا: ۴۲۸)

دو. او از جمله چند وصی امام صادق رضی الله عنه است. (مامقانی، بی‌تا: ۳ / ۳۱۹)

سه. گفتیم امام او را نزد خود تربیت کرد (اصفهانی، همان: ۳۰۹) و یحیی هنگام روایت از امام صادق رضی الله عنه می‌گفت «حیب» من فرمود! (همان) شاید کسی با خواندن نامه یحیی به امام کاظم رضی الله عنه و پاسخ ایشان نسبت به او گمان دیگری برد؛ ولی با توجه به ارزیابی سند روایت از سوی بزرگان (خویی، ۱۴۱۰: ۲۰ / ۶۵ - ۶۴) و روایات معارض صحیح در کتب و اعراض علما از روایات ذم، جایی برای استناد به این نامه و پاسخ آن نیست. (برای دیدن تفصیل روایات بنگرید به: امینی، ۱۳۷۹: ۳ / ۶۹؛ شخصیت و قیام زید بن علی، سید ابوالفضل رضوی، ۱۳۶۱، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی) حتی بر فرض صحت نامه، با توجه به وقایع بعد از قیام و افتادن نامه به دست هارون، (رضوی اردکانی، ۱۳۷۵: ۲۱۲) اصل نامه و پاسخ آن از سوی امام بر تقیه حمل می‌گردد.

با توجه به آنچه گفته شد، حداقل در مورد قیام‌های منسوب به زیدیان (موضوع این نوشتار) می‌توان چنین نتیجه گرفت که فرزندان ائمه و نوادگان آنها از جمله ادریس بن عبدالله بدون مشاوره و اذن امام معصوم مبادرت به قیام نکرده‌اند و نتیجه چنین برداشتی، امامی بودن ادریس خواهد بود.

علت عدم رشد تشیع

حال اگر ادریسیان دارای گرایش شیعی - خواه از نوع امامی یا زیدی - بوده‌اند، چرا از رشد این مذهب در مغرب خیری نیست؟ قبلاً با جغرافیای مذهب در مغرب آشنا شدیم که این آشنایی تا حدودی می‌تواند به پاسخ این سؤال کمک کند که چرا ادریسیان در ترویج مذهب خود کوششی نکردند؟ آیا کوشش آنها بی‌نتیجه بود و دولت‌های بعدی، آنچه را آنها کاشته بودند، نابود کردند؟ یا به جای تبلیغ مذهب بر عنصر دیگری که مشترک مذاهب است، تأکید کرده‌اند؟ عنصری که می‌توانست در آینده تضمین‌کننده ترویج مذهب حق باشد و آن نشر حب آل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که در طی قرون در قلب مردم مغرب رسوخ کرد و آثار آن تا امروز باقی است و ظرفیت مناسبی برای ترویج مذهب حق در آن بلاد محسوب می‌گردد. با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد:

۱. ادریسیان به نشر اسلام در میان مسیحیان و یهودیان و برکندن ریشه خوارج و به‌ناچار تأکید بر قدر

مشترک عقاید مسلمانان، یعنی نشر حب اهل‌بیت رضی الله عنهم تمرکز یافتند.

۲. هرچند اولویت آنان نشر اسلام شیعی در میان مردم بود، بر اثر تبلیغ دولت‌های بعد آنچه باقی ماند، تنها عقیده به «حب اهل بیت» بود. اگر اخبار اندکی در این باره وجود دارد، به علت از بین رفتن مدارک معاصر آن دوران از یک طرف (اسماعیل، ۱۴۰۹: ۹؛ عثمان مرغی، ۱۴۲۵: ۲۶۷) و انحصار بازگویی حوادث در دست نویسندگان اهل سنت از سوی دیگر است.

۳. عدم آمادگی مغرب در درک اندیشه شیعی - برخلاف شرق - و عدم رشد تفکر فلسفی و علوم و معارف در آنجا، نشر مذهب شیعه را با مشکلاتی روبه‌رو کرد.

نتیجه

با توجه به اهمیت بحث از مذهب ادریسیان و بررسی شواهد روایی و تاریخی موجود و اذعان به کمی مدارک و اسناد در این زمینه، انتساب گرایش سنی به ایشان دور از واقعیت است؛ اما در مورد زیدی بودن آنها، هرچند آماراتی در میان اسناد یافت می‌شود که این نسبت را بی‌مناسبت نمی‌گرداند، قوت اسناد معارض بیشتر است و امامی بودن آنها را قوت می‌بخشد. آنها به تاسی از دیگر مردان دلاور اهل بیت با اذن ائمه دست به قیام زدند تا بتوانند در گوشه‌ای از بلاد اسلامی با تکیه بر آموزه‌های مذهب اهل بیت، تمدنی را پی‌ریزی کنند که موفق هم شدند؛ سلام الله علیهم اجمعین.

منابع و مأخذ

۱. نهج البلاغه، سید رضی، بی تا.
۲. ابن جریر طبری، محمد، بی تا، تاریخ طبری، ج ۶، قاهره، دار المعارف.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمن، بی تا، تاریخ ابن خلدون، بیروت، مؤسسة الاعلمی.
۴. ابن طاووس، ۱۴۱۶ ق، اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی چ ۱.
۵. ابن علی اردبیلی، محمد، بی تا، جامع الرواة، مکتبه المحمدی، ج ۱ و ۴ - ۳.
۶. ابن عنبه، احمد بن علی، ۱۴۱۳ ق، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم، انتشارات شریف رضی، چ ۱.
۷. ابی حنیفه، نعمان بن محمد، ۱۹۷۵ م، رسالة افتتاح الدعوة، تحقیق فرحات دشراوی، تونس، شركة التونسية للتوزیع، فقره ۲۹.
۸. _____، بی تا، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
۹. ابی نصر بخاری، ۱۳۸۰، سر سلسله العلویة، تحقیق آل طالقانی، نجف، مکتبه الحیدریة، چ ۳.

۱۰. اسماعیل، محمود، ۱۳۸۰، *ادیبسیان یافته‌های جدید*، حجت‌الله جودکی، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران (انتشارات باز).
۱۱. _____، ۱۴۰۹ ق، *الادارسة فی المغرب الاقصى حقائق جدید*، الكويت، مكتبة الفلاح.
۱۲. اشعری، علی بن اسماعیل، بی‌تا، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، صیدا، بیروت، مكتبة المصرية.
۱۳. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، بی‌تا، *المسالک و الممالک*، قاهره، الهيئة الهامة لقصور الثقافة.
۱۴. اصفهانی، ابوالفرج، بی‌تا، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق کاظم مظفر، قم، مؤسسه دار الکتب.
۱۵. الهی‌زاده، محمدحسن، ۱۳۸۵، *جنبش حسنیان؛ ماهیت فکری و تکاپوی سیاسی*، قم، شیعه‌شناسی.
۱۶. امینی، عبدالحسین، ۱۳۷۹، *الغدیر*، بیروت، دار الکتب عربی.
۱۷. بجنوردی، محمد کاظم، ۱۳۷۴، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱ و ۵، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۱۸. بلاذری، احمد بن یحیی، بی‌تا، *انساب الاشراف*، تصحیح محمدباقر بهبودی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات.
۱۹. الجندی، عبدالحلیم، ۱۳۹۷، *الامام جعفر الصادق علیه السلام*، قاهره، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة.
۲۰. خویی، ابوالقاسم، ۱۴۱۰ ق، *معجم رجال الحدیث*، قم، مرکز نشر آثار شیعه.
۲۱. دانش کیا، محمدحسین، ۱۳۸۶، *جمال کعبه*، قم، دفتر نشر معارف، ج ۲.
۲۲. ذنون طه، عبدالواحد، بی‌تا، *دراسات فی تاریخ و حضارة المغرب الاسلامی*، طرابلس، دار المدار الاسلامی.
۲۳. رضوی اردکانی، سید ابوظاهر، ۱۳۶۱، *شخصیت و قیام زید بن علی*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. _____، ۱۳۷۵، *ماهیت قیام شهید فخر*، دفتر تبلیغات اسلامی، ج ۲.
۲۵. زبیب، نجیب، ۱۴۱۳ ق، *دولة التشیع فی بلاد المغرب*، بیروت، دار الامیر للثقافة و العلوم، ج ۱.
۲۶. زرکلی، خیرالدین، بی‌تا، *اعلام قاموس تراجم*، بیروت، دار العلم للملایین.
۲۷. زمزمی کتانی، محمد منتصر بالله، بی‌تا، *فاس عاصمة آل ادارسة و رسائل اخری*، افسست شده در بیروت، بی‌جا، بی‌نا.
۲۸. سعدون، نصر الله، ۲۰۰۳ م، *تاریخ العرب السیاسی فی المغرب من الفتح العربی حتی سقوط غرناطه*، بیروت، دار النهضة العربیة، ج ۱.
۲۹. _____، ۱۴۰۸ ق، *دولة الادارسة فی العصر الذهبی*، بیروت، دار النهضة العربیة.
۳۰. صدوق، محمد بن علی، بی‌تا، *عیون الخبار الرضا علیه السلام*، ج ۲، تحقیق اعلمی، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
۳۱. طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن، بی‌تا، *الاحتجاج*، تحقیق سید محمدباقر خراسانی، بی‌جا، دار النعمان.

- ۹۴ □ فصلنامه علمی - پژوهشی اندیشه نوین دینی، س ۱۱، بهار ۹۴، ش ۴۰
۳۲. طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن، بی تا، رجال طوسی، تحقیق جواد الیعقوبی، جامعه مدرسین.
۳۳. عثمان مرغی، جاسم، ۱۴۲۵ ق، الشیعة فی شمال افریقا، دمشق، مؤسسة البلاغ.
۳۴. عطاردی، عزیزالله، ۱۴۰۶ ق، مسند الامام الرضا علیه السلام، تحقیق عطاردی، مشهد، مؤسسه نشر آستان قدس.
۳۵. علوی، علی بن محمد، ۱۴۰۹ ق، المجدی فی انساب الطالبین، تحقیق الشیخ احمد المهدی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی، ج ۱.
۳۶. فرمانیان، مهدی، بی تا، درسنامه تاریخ و عقاید (زیدی)، قم، دانشگاه ادیان و مذاهب.
۳۷. قاضی ابن نعمان، ۱۹۷۵ م، رسالة افتتاح الدعوة، تحقیق فرحان دشاوی، بی جا، شركة التونسیه.
۳۸. قلقشندی، بی تا، صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳۹. قمی، شیخ عباس، ۱۳۷۶، منتهی الامال، ج ۱، تهران، هلال، ج ۱.
۴۰. مامقانی، عبدالله، بی تا، تنقیح المقال، ج ۱ و ۳، نجف، چاپخانه مرتضویه، چاپ قدیم (سه جلدی).
۴۱. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الأنوار، ج ۴۸، بیروت، مؤسسة الوفاء، ج ۱.
۴۲. مفید، ابن نعمان محمد بن محمد، ۱۳۷۸، ارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴.
۴۳. _____، بی تا، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت، قم، مؤسسة آل البيت.
۴۴. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، ۱۳۶۱، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۱، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان.
۴۵. مهدی سنوسی، محمد ادیس، بی تا، الدرر السنیة فی اخبار السلالة الادریسیة، بنغازی، دار لیبیا.
۴۶. مونس، حسین، ۱۳۸۴، تاریخ و تمدن مغرب، ترجمه حمیدرضا شیخی، تهران، سمت.
۴۷. نصری سلاوی، احمد، ۲۰۰۱ م، کتاب الاستقصاء لاخبار دول المغرب الاقصی، منشورات وزارة الثقافة و الاتصال.
۴۸. نصری طاهری، عبدالله، ۱۳۸۵، مقدمه ای بر تاریخ مغرب اسلامی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

مشاكل المعرفة الدينية في ضوء آراء العلامة الطباطبائي

اسحاق طاهري سرتشنيزي^١ / مهدي جلالوند^٢ / سلمان قاسمنيا^٣

خلاصة البحث: التعرف علي مشاكل المعرفة الدينية الذي يعنى التعرف علي الآفات التي تضر الادراك والاعتقاد الديني، من البحوث الفتية التي يمكن طبعاً ملاحظة بعض ملامحها بين ثنايا كتب القدماء أيضاً. العلامة محمد حسين الطباطبائي بصفته مفكراً متعمقاً في سبر اغوار المصادر الاسلامية، سلط الضوء علي مواطن الخلل في المعرفة الدينية وعمل علي مواجهتها. هذا البحث يقدم تصوراً عن أهم الآفات التي تكتنف المعرفة الدينية، ويطرح اساليب متعددة لاجل تكوين فهم صحيح عن الدين. وعندما يأتي هذا البحث علي ذكر أهم هذه الآفات في مجال اصول واساليب فهم الدين مع الاستنارة بأراء هذا العالم الرثاني (المرحوم الطباطبائي)، يقدم تحليلاً لنوع تلك المشاكل ويبين ما تتمخض عنها من تأثيرات مدمرة للمعرفة الدينية، يشرح اساليبه التي يراها كفيلة لمواجهة هذه المشاكل. وحسب وجهة نظره ان الخروج من بعض المشاكل مثل قضية النسبية، والانتقائية، والبدع، والخرافات، وفقدان الرؤية الشاملة، والتفسير بالرأى، وفصل الدين عن الحياة الفردية والاجتماعية، وتربية العقل الحازم والشامل وتركيزه علي القرآن. **الألفاظ المفتاحية:** معرفة المشاكل، المعرفة الدينية، مشاكل بنيوية، مشاكل منهجية، العلامة الطباطبائي.

استدلال القضاء الإلهي الكلامي وجواب «الإيمان المفتوح»

زينب اميرى^٤ / عبدالرسول كشفى^٥

خلاصة البحث: استناداً إلى القضاء الإلهي الكلامي (Theological Fatalism)، بما ان الله لديه علم سابق بوقائع المستقبل، فليس امام الإنسان سوي فعل ما كان يعلمه الله من قبل. وهو ما يعنى بالنتيجة ان افعال الإنسان لا تحصل باختياره وارادته. وقد طرح الالهيون وفلاسفة الدين اجابات مختلفة لهذا الاستدلال. ومن هذه الاجابات هي فكرة الايمان المفتوح (Open Theism)، وهي فكرة جديدة حول مسألة علم الله وارادة الإنسان. انصار هذه الفكرة الذين يُقسمون إلى ثلاثة أقسام يؤمنون ان الله عالم مطلق، ولكنهم يقولون بما ان المستقبل مفتوح أمام الله من الناحية المعرفية، ومن الممكن ان يتغير هذا المستقبل، لذلك فان سابق علم الله بالاعمال الاختيارية للإنسان غير ممكن من الناحية المنطقية. هذا الفريق لا ينفي سابق علم الله بشكل مطلق، ولكنه يقول نوعاً بمحدوديته، ويقول بما ان هذه المحدودية لا يمكن اجتنابها من الناحية، وفي الوقت ذات لا تنتقص من علم الله المطلق. هذا البحث يشرح فكرة الايمان المفتوح ويعرضها علي بساط التحليل والتقد.

الألفاظ المفتاحية: استدلال القضاء الإلهي الكلامي، سابق علم الله، اختيار الإنسان، الإيمان المفتوح.

mulibnkha@gmail.com

jalalvand61@gmail.com

sgns1349@chmail.ir

zainabamiri9@gmail.com

akashfi@ut.ac.ir

١. استاذ مشارك في قسم الفلسفة، مركز الشهيد محلاتي للتعليم العالي.

٢. ماجستير في الفلسفة و الكلام الإسلامي، جامعة قم.

٣. طالب دكتوراه في المدارس الكلامية، جامعة الأديان والمذاهب.

٤. طالبة دكتوراه في فلسفة الدين، جامعة طهران.

٥. استاذ مشارك في قسم الفلسفة الإسلامية، جامعة طهران.

الإرادة الإلهية في فكر الفلاسفة والمتكلمين المسلمين: المدرسة الكلامية في بغداد والحلّة نموذجاً

مهدي فرمانيان^١ / حسين حجت خواه^٢

خلاصة البحث: الإرادة الإلهية من أهم المباحث التي تختلف تبيينها الكلامي عن تبيينها الفلسفي. رغم أن بعض المتكلمين عند تفسيرهم للإرادة الإلهية انساقوا وراء الفكر الفلسفي. لقد كانت الإرادة الإلهية في فكر أوائل متكلمي الإمامية - مع الاستناد إلى أحاديث أهل البيت (عليهم السلام) - واحدة من مراتب الفعل الإلهي وبمعني العزم علي المشيئة، إلا أن مدرسة بغداد واكبت المعتزلة في بغداد فسّرت الإرادة الإلهية بالفعل الإلهي أو الأمر بالفعل؛ وإن كان القول بذاتية الإرادة وتفسيرها «بالعلم بالمصلحة في الفعل»، قول له مؤيدوه أيضاً. ومن بعد مدرسة بغداد وعلي امتداد تاريخ كلام الإمامية، بقي «تحليل الإرادة» خاضعاً لتأثير الفكر الفلسفي. وفي نهاية الأمر جاءت مدرسة الحلّة بتفسير الإرادة بمعنى «الأمر الذاتي» أو الداعي؛ أي هو «العلم بالمصلحة والخير في الفعل». نحاول في هذا البحث التعرف علي ماهية الإرادة من وجهة نظر الفلاسفة والمتكلمين، والاطلاع علي مسيرة تطوره في القرون الوسطي خاصة في الفكر الكلامي لمدرسة بغداد والحلّة، ثم نجرى عملية تقييم مقارن لهذه الآراء مع ملاحظة العلاقة بينها وبين منهج الروايات في هذا المجال.

الألفاظ المفتاحية: الإرادة الإلهية، المشيئة، الذات، العلم، القدرة، مدرسة بغداد، مدرسة الحلّة، كلام الإمامية.

شمولية الإرادة الإلهية من منظار صدر المتألهين

روح الله زينلي^٣ / سيد مرتضي حسيني شاهرودي^٤

خلاصة البحث: من القضايا المهمة والمتصلة بالإرادة الإلهية، عمومية الإرادة. صدر المتألهين يعتبر إرادة الله شاملة ومن أسسها عينية الصفات مع الذات، وقاعدة بسيط الحقيقة، وتبينه الخاص للعلية. أهم المؤاخذات التي تواجه هذه الأطروحة تعارضها مع بعض الآيات القرآنية والأحاديث الشريفة وكذلك ما لدي الإنسان من حرية واختيار. وقد سار الملا صدرا أحياناً علي أساس الرأي المشهور في الرد علي هذه المؤاخذات. ولكن عند امعان النظر ندرك انه في واقع الحال يطرح رؤيته الخاصة في هذا المجال وهي رؤية قائمة علي نوع من وحدة الوجود.

الألفاظ المفتاحية: الإرادة الإلهية، عمومية الإرادة، بسيط الحقيقة، العلية، اختيار الإنسان.

farmanian@urd.ac.ir

hojjatkah90@ut.ac.ir

١. استاذ مساعد في جامعة الأديان والمذاهب.
٢. طالب دكتوراه في جامعة طهران، فرع فارابي.
٣. طالب دكتوراه في تدريس المعارف الإسلامية، جامعة فردوسي، مشهد؛ وباحث في مؤسسة البحوث الإسلامية، في العتبة الرضوية المقدسة.

ruholla12@gmail.com

m_shahrudi@yahoo.com

٤. استاذ في جامعة فردوسي، مشهد.

الإتجاه المذهبي للأداسة

محمد حسين دانش كيا^١

خلاصة البحث: ادريس بن عبد الله من السادات الحسينيين وأحفاد الإمام الحسن المجتبي ﷺ توارى فى عام ١٦٩ للهجرة فى أعقاب المشاركة فى ثورة الحسين بن على، المعروف بصاحب الفخ، وتوجه نحو بلاد المغرب. وقد أسس فى بلاد المغرب الإسلامى، فى المغرب وفى مناطق من الجزائر الحالية، أول دولة شيعية مستقلة سُميت باسمه، وخلال مدة وجيزة بنى فى بلاد المغرب حضارة لازالت أثارها الثقافية ماثلة حتى رغم قصر مدتها. وعلى مرّ الزمن حصل نوع من الضبابية فى التوجه المذهبى لادريس وخلفائه فى الحكم؛ ويعزى سبب ذلك إلى عوامل مختلفة. حاولنا فى بحثنا هذا تقصى الاسباب والعوامل التى ادت إلى حصول ذلك التغيير، حيث أتضح من خلال ذلك انه لا يمكن الادلاء برأى قاطع حول المذهب الذى كانوا عليه، ولكن الاحتمال الاقوى ان ادريس وابناه كانوا علي المذهب الامامى، وفى المقابل لا يوجد أى سند قطعى أو وثيقة تدل على غير ذلك.

الألفاظ المفتاحية: الأداسة، المذهب، الزيدية، الإمامية، المعتزلة.

نظرات حول اطروحة «الفصل بين الوحى والرأى»

محمد سبحانى نيا^٢

خلاصة البحث: يرى علماء الشيعة ان نطاق الوحى واسع وان جميع اقوال النبى ﷺ وافعاله مستمدة من الوحى، غير ان بعض الباحثين يحاولون ارجاع فكرة «الفصل بين الوحى والرأى» التى تختلف عن الرأى، إلى العلامة محمد حسين الطباطبائى. على اساس هذه النظرية، ينبغى الفصل بين كلامه فى مجال الدين وأحكامه، وبين كلامه الذى يتناول فيه شؤون الحياة العادية وما يتخللها من مجريات واحداث الحياة اليومية وادارة شؤون المجتمع. وبعبارة اخرى رغم ان النبى ﷺ كان يتحمل ثلاث مسؤوليات وهى: التبليغ، والولاية، والقضاء، الا انه فى مجالى الولاية والقضاء كان يعلن وينقذ رأيه من بعد التشاور مع الآخرين. وبكلمة اوضح ان كلام رسول الله فى هذين المجالين يمثلان رأيه، وليس من الوحى. يتناول هذا البحث تقصى هذا الرأى - الذى هو عبارة عن رأى فى اطار الدين - بأسلوب وصفى تحليلى ومن خلال الدراسة المكتبية.

الألفاظ المفتاحية: الوحى، الرأى، الحكومة، السنة، العلمانية، المشورة، الولاية.

mkia1988@gmail.com

١. استاذ مساعد فى قسم تاريخ الثقافة والحضارة الإسلامية، جامعة المعارف الإسلامية.

sobhaninia41@yahoo.com

٢. استاذ مساعد فى قسم المعارف الإسلامية، جامعة كاشان.

تبلور كلام اليهود في ضوء الكلام الإسلامي

محمد مهدي رضا پور^١ / رضا گندمی نصرآبادی^٢

خلاصة البحث: عند دراسة الهيئات اليهود قبل ظهور الاسلام وبعده، تتجلى واضحة للعيان التحولات التي أوجدها المسلمون في العلماء اليهود التقليديين. من ذلك مثلاً أن النزعة العقلية ظهر كمعلم بارز في الديانة اليهودية في اعقاب ظهور الاسلام. وهذه الميزة لم تكن لها سابقة في اليهودية باستثناء مدة قصيرة وبعد عدد محدود منهم مثل فيلون، إلى ان انشأ الكلام الاسلامي ارهاصات هذا المنهج الفكري في اليهودية، فما كان من بعض كبار اليهود مثل داوود مقمص وسعديا غاؤون من المجتمع اليهودي التقليدي، وقرقسانيين من فرقة القرائية، إلا ان قبلوا هذا التحول، حيث بدأ بعدئذ دور جديد من الفكر اليهودي. وكان هذا التحول يُعزي إلى عاملين مهمين: احدهما: الانجازات الكبرى التي حققها علماء الكلام المسلمون وشجعت علماء الأديان الاخرى علي تعلمه، والآخر: الثبات والقدرة التي أوجدها الاسلام في المجتمعات الاسلامية لتزدهر العلوم المختلفة ومنها علم الكلام في اوساط العلماء المسلمين وعلماء الأديان الاخرى. التأثير الكلامي للمسلمين اكثر ما جاء من اصحاب الاتجاهات العقلية كالمعتزلة الذين كانوا يحاولون التوفيق بين العقل والدين. وقد لقي هذا النهج قبولاً لدى علماء اليهود اذ انهم كانوا بحاجة إلى مثل هذا المنهج من اجل توجيه دينهم أمام علماء الأديان الاخرى، وكذلك من اجل الدفاع عنه امام اتباعهم اليهود، فقد كانت قضية التوفيق بين العقل والدين من الهواجس التي كانت تشغل اذهانهم.

الألفاظ المفتاحية: الكلام اليهودي، الكلام الإسلامي، الإتجاه العقلي، سعديا، قرقساني.

ازدواجية آراء الفخر الرازي في بيان مصداق المعصوم

يحيي صباغچی^٣ / ابراهيم نوری^٤

خلاصة البحث: الفخر الرازي المتكلم والمفسر المعروف من أهل السنة له مؤلفات كثيرة، ويتصف بمقدرة عالية علي تحليل المباحث الكلامية. وهذا الأمر من الاسباب التي أدت إلى صعوبة فهم رأيه النهائي في بعض القضايا، أو جعلت منه رأياً متذبذباً وضبابياً في قضايا اخرى. ونستطيع ان نشير من ذلك مثلاً إلى قضية «مصداق المعصوم». فالرازي مثلما هو الحال بالنسبة إلى الكثير من المتكلمين المسلمين يري وجود المعصوم ضرورياً لحفظ الشريعة من التغيير والتحريف. فهو في كتاب «المطالب العالیه» عندما يأتي علي ذكر مسألة النبوة نراه يقول ان رأى أهل التشيع في باب عصمة الأئمة حق، وهذا الرأي مغاير لما طرحه من آراء في بعض مؤلفاته الاخرى. في هذا البحث نجري تحليلاً لازواجية رأيه في «مصداق المعصوم» مع نقد لما يدعيه بعض الباحثين بشأن آرائه التي طرحها في مؤلفاته حول القضية المذكورة. والقدر المسلم في هذا المجال انه يعتبر اصل وجود المعصوم من بعد النبي ضرورياً ولكنه بصور مصداق ذلك بـ«الاجماع» تارة أو «الشخص الكامل» تارة اخرى. وهو يعتبر ائمة الشيعة، ومنهم صاحب الزمان عجل الله فرجه من مصاديق الشخص الكامل والمعصوم.

الألفاظ المفتاحية: الفخر الرازي، الإمام، العصمة، الشخص الكامل، الشيعة.

١. طالب في المرحلة الثالثة في الحوزة العلمية في قم؛ ماجستير في فرع الأديان الإبراهيمية، جامعة الأديان والمذاهب، قم. mohammad.m.rezapour@gmail.com
٢. استاذ مساعد في جامعة طهران، فرع فارابی. rgandomi@ut.ac.ir
٣. استاذ مساعد في مركز المعارف الإسلامية، جامعة صنعتی شریف (= جامعة شريف الصناعية). sabbaghchi@sharif.ir
٤. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية، جامعة سيستان وبلوشستان. enoori@theo.usb.ac.ir

البقاء الفردي للنفس من منظار ابن رشد

نادر شكراللهي^١ / سكينه ابوعلی^٢

خلاصة البحث: من المباحث المهمة في موضوع المعاد هي مسألة البقاء الفردي التي يُستدل عليها من ظواهر تعاليم الأديان الالهية، إلا ان انصار آراء ابن رشد ينسبون انكار المعاد الفردي للإنسان، إلى الفيلسوف الاسلامي الكبير ابن رشد. والحقيقة هي ان بعض اقوال ابن رشد تؤيد هذه الاطروحة؛ وذلك لأنه يقول بتجرّد النفس الإنسانية وعدم الاعتقاد بالمعاد الجسماني، وان الكثرة العددية تنحصر في الماديات فقط. والنتيجة التي تفرزها هذه المقدمات الثلاث هي انه بعد موت الجسد لا يمكن للنفس الإنسانية المجردة ان تتكثّر؛ إذأ فلابد من القول بوحدة النفس الإنسانية بعد الموت. وبما ان ابن رشد مسلم، ينبغى ان يعتقد بالكثرة العددية لنفوس الإنسان في المعاد. واذا اردنا نفى هذه النسبة عنه يمكن تقديم الحل المناسب هنا، وهو أولاً: ان نأخذ بتلك القاعدة علي معناها الظاهري وهو ان الكثرة العددية موجودة في الانواع المادية فقط، ولكن نقرّ أيضاً انه متمسك بالكثرة العددية للإنسان في المعاد؛ وذلك لأنه يعتقد بالوجود النوعي للبدن الجسماني - وليس عين الجسم الدنيوي - بعد الموت. وثانياً: بعض اقوال ابن رشد دالة علي انه غير ملتزم بهذه القاعدة في كل موضع وموطن أو انه يأخذ مفهوم المادة بمعني عام ويحملها علي مطلق القابلية، لا المادة الجسمانية، من ذلك علي سبيل المثال انه يقبل الكثرة العددية بين الاسباب العليا علي اساس شرف المرتبة.

الألفاظ المفتاحية: ابن رشد، النفس، التجرد، البقاء الفردي، انصار آراء ابن رشد، الكثرة العددية.

علاقة الاستضعاف والنجاة من منظار

العلامة الطباطبائي والشهيد المطهري

سيد يحيى كاظمي^٣ / اميرقلي جعفري^٤

خلاصة البحث: من التساؤلات التي كثيراً ما تراود اذهان الباحثين في مجال الدين هو هل جميع أتباع الأديان من أهل النجاة؟ أم الذين ينجون منهم ثلثة معيّنة؟ وما هو مصير المستضعفين - الذين يشكلون اعداداً هائلة من بني الإنسان في يوم القيامة؟ وما هو رأي المصادر الدينية وعلماء الدين في هذا المجال؟ يتولي هذا البحث تبين العلاقة بين الاستضعاف الديني والنجاة من خلال المقارنة بين رأي العلامة محمد حسين الطباطبائي والشهيد مرتضي المطهري. فهذان المفكران يعتقدان بالنجاة السلبية للمستضعفين، بل حتي انهما يؤمنان بنجاتهم إيجابياً؛ أي ان المستضعفين يدخلون الجنة أيضاً. ونشير طبعاً إلى ان العلامة الطباطبائي يري ان ذلك يأتي عن طريق شمول العفو الالهي للمستضعفين دينياً، بينما يري الشهيد المطهري ان نجاتهم تكون عن طريق عدم كفرهم الجحودي وما يكون عليه من دين الفطرة.

الألفاظ المفتاحية: المستضعف، النجاة، العذاب، الكفر، العلامة الطباطبائي، الشهيد المطهري.

١. استاذ مساعد في جامعة الخوارزمي.

٢. حائزة علي شهادة الماجستير من جامعة العلامة الطباطبائي.

٣. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية، كلية الطب، جامعة العلوم الطبية، شهر كرد.

٤. استاذ مساعد في قسم المعارف الإسلامية، كلية الطب، جامعة العلوم الطبية، شهر كرد.